

**گر من ز دست بازی هر غم پژولمی
زیرک نبودمی و خردمند، گولمی**

غزل شماره ۲۹۹۶ از دیوان شمس مولانا:

شناسایی و آگاهی از بازی هر گونه غم و پریشانی. بازی که انسان را از این لحظه ابدی و ارزش امانت الهی غافل و به دام جهل و ظلومی ذهن می اندازد و ناامید می کند.
شناسایی فضای بسته ذهن و سرگردانی انسان در غم آن. شناسایی و آگاهی از وضعیت هایی که در آن آثار بی اصولی و بی ریشه گی ذهن مانند ترس و اضطراب، آثار ظلومی و جهولی ذهن مانند خشم و ستیزه و آثار ناامیدی به روشنی نمایانگر است.
و اما امید و آگاهی از اینکه باز کردن فضا در اطراف اتفاق این لحظه و پذیرش و رضایت، راهی به سوی زندگی و بهره مندی از خرد و قدرت آن را دارد.

**کرد فضل عشق انسان را فضول
زین فزون جویی ظلوم است و جهول
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۲**

فضل و بخشش و عنایت زندگی امانت توانایی فضاگشایی و تسلیم را بر دوش انسان نهاده است که به سبب همین امانت فزون طلب و ظلوم و جهول شده است. ظلومی و جهالتی که راه به سوی زندگی و زنده شدن دارد.

**ظالم است او بر خود و بر جان خود
ظلم بین کز عدل ها گو می برد**

**جهل او مر علم ها را اوستاد
ظلم او مر عدل ها را شد رشاد
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۵ و ۴۶۷۶**

انسان با وجود حمل این بار و امانت الهی که همان توانایی تسلیم شدن و فضاگشایی در برابر اتفاق این لحظه است، بر جان خود ظلم می کند. زیرا انسان با ذهن همانیده شده، ذهن بی اصول و شک دار توانایی حمل این امانت را ندارد. اما انسان آگاه با شناسایی همانیدگی ها و زیر بار رفتن و درد هشیارانه کشیدن، با جدایی از

همانیدگی ها و اظهار ندانستن در برابر زندگی، گوی سبقت را از هر گونه عدل و ارزیابی ذهنی می برد. اظهار نادانی در برابر زندگی به واسطه صبر و شکر و پرهیز است که بر جمیع علوم ذهنی برتری داشته و راهبر و هدایت گر است.

یک زمان از وی عنایت برکند

عقل زیرک ابلهی ها می کند

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۲۹

ذهن همانیده و پر از درد، ذهن بی اصول و شک دار با قضاوت و مقاومت راه به سوی شادی و طرب زندگی را می بندد و یک لحظه غافل شدن از نظارت بر ذهن ضرر و زیان فراوانی به دنبال خواهد داشت. شناسایی هر چه بیشتر ذهن و همانیدگی ها به یاری بزرگان و زیر بار رفتن و ادعا نکردن، راه تسلیم شدن و رهایی از ذهن است.

شناسایی آگاهانه به یاری زندگی و بزرگان، انسان را از زیر بار امتحانات قضا و کن فکان سرافراز و به گلزار یکتایی و وحدت رهسپار می کند تا با ریختن خون غم، ارزش امانت الهی را دانسته، و به اصل ذات خود که شادی و طرب است زنده کند.

به من نگر که مرا یار امتحان ها کرد

به حيله برد مرا کشکشان به گلزاری

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۶۹

-مریم، اورنج کانتی